

# به سوی علم اقتصاد جدیدتر: آینده پیش روی ماست

نویسنده: ویلیام. جی. بامول<sup>۱</sup>

ترجمه: دکتر محمود خنائی<sup>۲</sup>

دانشگاه علامه طباطبائی

عنوان مقاله پیش‌بینی افق‌هایی است که تاکنون مورد توجه من بوده است. به یقین، حوادث سیاسی غیرمترقبه ۱۹۸۹ در اروپای شرقی و به همان شدت نتایج غیرمترقبه آن که منجر به آشفتگی‌های ذهنی گردیده از ضرورت پیش‌بینی‌های بلندمدت کاسته است (به همین ترتیب، حتی، برای دوره‌های کوتاه‌مدت نیز لزوم استفاده از جام جهان‌نما<sup>۳</sup> کمتر شده است). علی‌رغم اطمینان خاطر پیش‌بینی‌کنندگان در مورد زمان مرگ خودشان که در تاریخی خیلی پیش از آزمون احتمالی پیش‌بینی‌ها در قبال واقعیات است، احساس می‌کنم که باید اقرار کنم فقط می‌توانم یک پیش‌بینی،

---

1. William J. Baumol. 1991. "Toward a Newer Economics: The Future Lies Ahead!." *The Economic Journal* 101: 1-8.

نویسنده از کمک‌های مرکز اقتصاد کاربردی سی.وی. استار C.V. Starr Center for Applied Economics در تهیه این مقاله سپاسگزاری می‌نماید. نویسنده برای قسمت دوم عنوان مقاله خود را مرهون مورشا، Mort Shah می‌داند.

۲. مترجم از راهنمایها و توصیه‌های ارزشمند دوست و همکار گرامی خود آقای احمد ایازی صمیمانه تشکر می‌نماید.

۳. Crystal Ball. گوی بلورینی که توسط پیشگویان مورد استفاده قرار می‌گیرد. مترجم.

با هر درجه اعتماد بالایی که می‌خواهید، داشته باشیم و آن اینکه من نیز در قبال آینده شگفت‌زده خواهم شد.<sup>۱</sup>

بنابراین در این یادداشت به جای سعی در توضیح باورهایم در زمینه آینده علم اقتصاد، فهرستی از امیدهایم را، بدون هیچ‌گونه درجه اعتماد معینی از وقوع آنها، ارائه خواهم داد. در اینجا چهار موضوع مورد بحث قرار خواهند گرفت: روشهای پژوهش، مسئله آموزش، مباحث پژوهشهای نسبتاً محض نظری و مباحث اقتصاد کاربردی.

## اول - روش پژوهش<sup>۲</sup>

### الف) نقش ریاضی

ما به عنوان افرادی با سابقه در رشته خود هنوز فراموش نکرده‌ایم که هر وقت کسانی می‌خواستند از

۱. در این مورد فقط یک استثناء را می‌شناسم که در مورد آن می‌توان با درجه اعتماد خوبی برای دوره بلندمدت پیش‌بینی داشت. این مورد را که به خود اجازه می‌دهم تا اندازه‌ای دلخواهانه انتخاب کنم همانی است که "بیماری هزینه در خدمت ساکن (Stagnant Services) نامیده می‌شود. بدین ترتیب که تحقق افزایش مداوم بهره‌وری در خدماتی مانند تدریس، بهداشت، خدمات پستی، خدمات حقوقی و انجام کارهای هنری مشکل است. تقریباً، یک ربع قرن قبل من و دبلیو - جی - باون (W.G. Bowen) عنوان کردیم که این پدیده منجر به افزایشهای قیمتی از نوع حقیقی برای این گروه از کالاها و خدمات می‌گردد. این افزایشها دائمی و به صورت انباشته خواهند بود، و اگر تولید نسبی این اقلام کاهش نیابند باید سهم فزاینده‌ای از نیروی کار و تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص دهند. همان‌گونه که در بحثهای اولیه پیش‌بینی شده بود، تحولات بعدی نیز همین پدیده را نشان دادند و همچنین، ملاحظه شد که این پدیده چه آثاری بر کیفیت فعالیتهایی مانند آموزش ابتدایی، خدمات پستی و پاکیزگی گذرگاهها دارد. علی‌رغم همه این مسائل و جدی بودن تصویر ناشی از بیماری هزینه، تردید دارم که اقتصاددانان در آینده به صورت گسترده‌ای به پژوهش در این زمینه بپردازند. زیرا، به نظر نمی‌رسد که این پدیده بتواند در چارچوب ساختارهای نظری اختصاصی اقتصاددانان قرار گیرد و به نظر می‌رسد، تحلیل ارقام و اطلاعات مرتبط، به لحاظ نتایج نسبتاً ساده و نامبهم است.

۲. عنوان این قسمت به شیوه فریتس مکلاپ (Fritz Machlup) کوششی آگاهانه در دفاع از زبان انگلیسی است. این روزها همه نویسندگان گرایش به استفاده از کلمه "روش‌شناسی" (Methodology) برای منظور فوق دارند. تصور می‌شود علت امروزیگی خاص کلمه اخیر به جهت ژرف‌نگری آن باشد. ولی، براساس فرهنگ لغات، "روش‌شناسی" حوزه‌ای است که توجه به مطالعه خود روش (Method)، دارد. روشن است که موضوع ما در اینجا بررسی روش تحقیق در اقتصاد است و قطعاً نمی‌تواند مدعی مطالعه در رشته منطق باشد که مرتبط با روش‌شناسی است.

تحلیلهای ریاضی در کارهای نظری خود استفاده کنند، انتظار می‌رفت که در شروع مقاله با عذرخواهی، توضیح و یا لاقلاً تصریح موضوع، عنوان نمایند که به کارگیری این اجزاء ضرورتاً موجب نمی‌گردد که کار صورت گرفته کمتر واقع‌بینانه و یا نامرتب گردد. حتی، پس از عنوان شدن این مطلب، باز معمول این بود که محاسبات جبری به صورت ضمیمه‌ای از کار ارائه گردد، تا قابلیت درک خواننده معمولی حفظ گردد. مرا، به عنوان یکی از کسانی که در این زمینه مصممانه تلاش نمودند وضعیت موجود را تغییر بدهند و تا اندازه‌ای مبانی و اصول ریاضی را در برنامه معمول دروس دوره‌ای تحصیلات تکمیلی در دانشگاههای مختلف بگنجانند خواهید بخشید اگر بگویم، موضوع در جهت مخالف قدری اضافی پیش رفته است.

از نکته فوق نباید برداشت شود که بهتر است انتشار مجله نظریه اقتصادی<sup>۱</sup> متوقف شود و یا اینکه همکاران و دانشجویانی که توان شگفت‌آور آنها در ریاضی موجب تحسین و امید ماست در سایر علوم به فعالیت پردازند. قطعاً به هیچوجه، مبنای یگانه‌ای برای روش پژوهش در علم اقتصاد وجود ندارد. موفقیت بدون چون و چرا و همچنین توانایی هیچ رهیافتی به این معنا نیست که آن رهیافت شایستگی جانشینی همه (و یا حتی یکی از) رقبایش را دارد. هر روشی که در علوم اجتماعی به کار گرفته می‌شود نواقصی چشمگیر دارد که فقط می‌توان امید داشت با توسل به سایر رهیافتهای تکمیلی، بهبود یابد. اگر در همه جا نیاز به شکستن هزارگل وجود دارد، دلیلی ندارد که حتی، مانع کار ذهنگراترین و متخصص‌ترین اقتصاددان در زمینه اقتصاد ریاضی شده، و یا موجبات ناامیدی آنها را فراهم سازیم. به بیان کوتاه، اعتقاد دارم مطالعات آنها باید بتوانند از هرگونه دفاع و حمایت ممکن، در محدوده مناسبی که منابع موجود اجازه می‌دهند، برخوردار گردند.

ولی قطعاً، مسئله ما لزوم حمایت از اقتصاددانان ریاضی در مقابل دیگران نبوده بلکه، در واقع، خطر قریب‌الوقوع در جهت عکس می‌باشد. این روزها فقط تعداد محدودی از دانشجویان خیلی خاص اجازه دارند که مطالعات خود را، بدون اختصاص اوقات قابل ملاحظه‌ای برای استفاده از ابزار ریاضی، انجام دهند و در نتیجه، غالباً، به دانشجویان این احساس دست می‌دهد که اگر بر آنچه که می‌نویسند انوار دلخواهانه‌ای از علایم جبری نتاییده باشد، کار آنها فوراً بی‌ارزش تلقی خواهد

شد.

وضعیت فوق، حداقل، از دو جهت قابل تأسف است. اولاً، از جهت کنار گذاشتن سایر روشهای مطالعه و ثانیاً، نتایج آن به جهت دانشجویانی که استعداد آنها در زمینه‌هایی به جز ریاضی است، به سختی می‌توان با این فرضیه مقابله کرد که استفاده از روشهای ریاضی توانسته است تمامی مسائل موجود در تحلیلهای اقتصادی را حل کند و اینکه بعضی از مسائل از راههای آماری، تجربی، تاریخی و سایر روشها آسانتر مورد بررسی قرار می‌گیرند. در حالی که استفاده از نظریه‌های روشمند ریاضی منجر به کارهایی با ارزش، در بعضی از زمینه‌ها، شده است و در زمینه‌هایی مانند بخش عمومی و سازمان صنعتی حتی ممکن است موفقیت‌های به دست آمده، در سالهای اولیه، موجب شگفتی‌های زیادی نیز شده باشند ولی، در هریک از آنها، قطعاً، هنوز زمینه‌های کاری قابل توجهی برای استفاده از روشهای تحلیلی دیگر وجود دارد. احتمالاً، در رشته‌های دیگری مانند اقتصاد کار، این موضوع حتی بارزتر نیز می‌باشد. مشکل این است که اگر افراد، در صورت اتخاذ روشهای دیگر، مورد احترام قرار نگیرند، و فقط نوشته‌هایی که همراه با علایم جبری می‌باشند جوایز را دریافت کنند، می‌توان انتظار تخصیص نادرست منابع را، مشابه وضعیت دستکاری در قیمت‌های نسبی، داشت.

مشکل دوم که از مشکل اول ناشی می‌شود این است که نه تنها می‌توانیم انتظار داشته باشیم مطالعات و انتشارات بر مبنای روشهای ریاضی بیش از تعداد بینه باشند؛ بلکه می‌توانیم انتظار داشته باشیم افراد حتی، علیرغم استعداد نسبتاً ضعیف ریاضی خود، رهیافت ریاضی را به خدمت بگیرند. به عنوان مثال، دوره‌های تحصیلات تکمیلی با سبلی از پایان‌نامه‌ها روبرو خواهند شد که فقط از کیفیت یک تمرین ریاضی (یا اقتصادسنجی) برخوردار بوده، و به نظر می‌رسد که تنها علت وجودی<sup>۱</sup> آنها امکانی است که به مؤلفان خود می‌دهد تا هرآنچه را که می‌توانند، در به کارگیری ابزار مجرد ذهنی گردآوری کرده و به نمایش بگذارند. بدون شک، حتی، آن گروه از همکارانی که بیشترین گرایش را به ریاضی دارند تأیید خواهند کرد که این همان چیزی است که اتفاق افتاده است.

## ب) جهت‌گیری کوتاه مدت اقتصاد کلان

زمانی که با هدایت کینز<sup>۱</sup>، اقتصاد کلان شاخه‌ای مهم از علم اقتصاد گردید، بخشی از میراث او برای متخصصان آتی در این زمینه معطوف کردن توجه آنها به مسائل کوتاه‌مدت بود. با در نظر گرفتن مسائل فوری و بحرانی اقتصادی، در زمان تألیف نظریه عمومی<sup>۲</sup> این جهت‌گیری کاملاً قابل فهم است. عمل درست، همانی بود که انجام گرفت. دلیلی وجود ندارد که بیکاری و بحران را مسائل بلندمدت بدانیم؛ و بدون تردید در ۱۹۳۶ آنها مسائلی بودند که می‌بایست از بالاترین الویت برخوردار می‌شدند. از آن زمان تاکنون مسائل کوتاه‌مدت اهمیت خود را از دست نداده‌اند، به طوری که امروزه این موضوع خود را در شکل اشتغال فکری بسیاری از متخصصان، در باره مسائل تراز پرداختها، تهدید تورم و کسری بودجه نشان می‌دهد.

مسائل همیشه بدین‌گونه نبوده‌اند. اقتصاددانان کلاسیکی و نوکلاسیکی<sup>۳</sup> گرایش داشتند که عمدتاً، به بلندمدت توجه کنند؛ مانند، تعادل‌هایی که فقط می‌توان انتظار داشت که به گونه‌ای تقریبی، نهایتاً، تحقق یابند. آنها توجه کمی به ماهیت مسیرهای انتقالی داشتند که ممکن بود حرکت به طرف چنین تعادل‌هایی مستلزم عبور از آنها باشد.

لااقل، دو علت عمده برای جلب توجه بیشتر اقتصاددانان دانشگاهی به مسائل بلندمدت‌تر وجود دارد. اولین دلیل همانا اهمیت ذاتی تحولاتی است که حصول آنها مستلزم گذشت دوره‌های زمانی متعددی است. به صورت اخص، این موضوع در مورد مباحثی مانند رشد بهره‌وری، مطرح است که در مورد آن مسئله انباشتگی، تنشی مهم ایفاء می‌نماید. تغییر نرخ رشد بهره‌وری که در محدوده قابل قبولی قرار می‌گیرد، غیرمحمتمل است که در یک دوره چندماهه یا چندساله، نتایج قابل توجهی برای هر اقتصادی داشته باشد. اما البته مثلاً، طی پنج دهه اثر رشد مرکب آن بسیار قابل ملاحظه است. به این دلیل، به نظر می‌رسد رشد بهره‌وری و سایر مقادیر کلی اقتصاد کلان، مباحثی هستند که به صورت اخص، برای بررسی‌های بلندمدت در مقایسه با کوتاه‌مدت، مناسبتر هستند. حداقل می‌توان گفت که شاید هیچ، و یا فقط چند موضوع دیگر وجود داشته باشند که مهمتر از بحث رشد ثروت ملل باشند و می‌دانیم لااقل زمانی تصور می‌شد که این موضوع مهمترین

1. Keynes

2. General Theory

3. Classical and Neo-Classical

مسئله فکری رشته علمی ما باشد.

دومین دلیل فریضه اقتصاددانان است که بخشی از توجه خود را به مسائل بلندمدت تر معطوف نمایند. زیرا، برای این مباحث متولیان دیگری وجود ندارند. معمولاً، اهل کسب و کار، سیاستمداران، و کارکنان دولتی در شرایطی قرار می‌گیرند که ناچار هستند از یک بحران به بحران دیگری بپردازند و بدون وقفه برای مهار مشکلات روزانه مبارزه نمایند. چنین اجباری به سختی اجازه می‌دهد که آنها، به صورتی منظم، به ضرورت سیاستهای مؤثر بلندمدت توجه داشته باشند. در حالی که عدم توجه دقیق و از پیش، به نیازهای آینده دور می‌تواند در پیدایش بحرانهای آینده سهم گردیده و یا آنها را شدت دهد که این بحرانها به نوبه خود موجب توجه ویژه دست اندرکاران تصمیم‌گیر خواهند شد. اگر اقتصاددانان دانشگاهی نیز تمایل کمی برای کوشش در تحلیل مسائل بلندمدت داشته باشند احتمالاً، این وظیفه حیاتی کلاً فراموش خواهد شد.

### دوم - امیدها و آرزوها در زمینه جهت‌گیری پژوهشهای آتی

توضیحات دو قسمت قبلی به صورتی تلگرافی، فهرست آرزوهایم را در زمینه جهت‌گیری پژوهشهای آتی ارائه داده است. به بیان روشن، امید دارم تا اندازه‌ای میزان اتکاء به ابزار ریاضی تغییر یافته و تمایل اقتصاددانان کلان به مسائل کوتاه‌مدت تخفیف یابد. در این دو مورد، باید تصریح کنم، به هیچ وجه نمی‌خواهم از میزان مباحثی که در حال حاضر برای بررسی، زیر تیغه چاقوی اقتصاد ریاضی قرار دارد کاسته شود و یا آنکه مسائل مهم کوتاه مدت نادیده گرفته شود. در مورد اخیر تحلیلهای اقتصادی کلان، بسیار بیشتر از آن که بعضاً این روزها عنوان می‌شود موفق بوده است. اما، از کسانی که در تواناییهای نسبی آنها برای تحلیل در سطوح بالای تجرید، و علاقه ویژه به مسائل اقتصادی کوتاه‌مدت تردید وجود دارد می‌خواهم که در مورد انتخابهای خود به زمینه‌های متنوع موجود توجه کرده و مایل هستم تعداد افرادی که در سایر زمینه‌ها نیز تخصص پیدا می‌کنند افزایش یابد. به بیان خلاصه، آرزو دارم که مانند همه علوم، سنت و روش جاری در علم اقتصاد نیز، پس از مدتی، کم‌رنگ شود. اما، من فقط خواهان کم‌رنگ شدن آنها - رها کردن موقعیت بدون قید و شرط فعلی آنها در رأس سلسله مراتب مباحث موجود - می‌باشم و نمی‌خواهم این دو مورد، محو شده و یا آن که فقط نشانه‌هایی جزئی از آنها باقی بمانند. زیرا، هم تحلیلهای

مجرد ذهنی، و هم مباحث اقتصاد کلان کوتاه‌مدت سهم زیادی در علم اقتصاد داشته و هنوز هم مباحث زیاد دیگری برای مشارکت دارند.

مطلب فوق نتیجه‌گیری بدیهی و عمومی بحث قبلی است. البته، نتایجی اضافی و مشخص‌تر به جهت برنامه‌های درسی و پژوهشهای کاربردی و ذهنی نیز، حاصل می‌شوند که اجازه بدهید آنها را جداگانه و به نوبت مورد توجه قرار دهم.

### سوم - آینده برنامه‌های درسی

امیدی که برای اصلاح برنامه‌های درسی داریم این است که برنامه‌ها، نه کلاً بلکه تا اندازه‌ای، به وضعیت گذشته رجعت نمایند. برای دوره‌های کارشناسی از تأکید بیشتر در مورد اقتصادسنجی، از لزوم توجه به روشهای آن، تمرین در استفاده و احتراز از سقوط در دامهای اقتصادسنجی دفاع می‌کنم. آرزو دارم بخشی از این مباحث به درسهای سال اول نیز کشانده شود. زیرا، این درس را دانشجویانی می‌گذرانند که ممکن است هرگز دیگر درسی در علم اقتصاد نداشته باشند. از آنجایی که تصور می‌شود افزایش زمان برای این مباحث، مستلزم کاهش زمان در سایر زمینه‌ها است، به نظر می‌رسد برای این منظور، بخشی از مباحث مجردتر و ذهنی‌تر اقتصاد خرد، به لحاظ حذف و یا فشردگی، مناسب‌تر باشد. به سختی می‌توان عنوان کرد، دانشجویی که در اقتصاد تخصص نخواهد یافت از نقشه‌های بی‌تفاوتی و یا قضایای اسلاتسکی<sup>۱</sup> به صورت نسبی بهره‌مند خواهد شد. منطقاً می‌توان اطمینان داشت آنچه را دانشجو در مورد این مباحث فرا می‌گیرد پس از برگزاری امتحانات نهایی به سرعت (و تا اندازه‌ای مشتاقانه) فراموش خواهد کرد. از طرف دیگر، احتمالاً، بیشتر دانشجویان ممکن است زمانی با وظایفی مواجه شوند که مستلزم تحلیلهای تجربی باشند، و یا آن که لااقل مطالبی را بخوانند که دارای چنین محتویاتی باشند. در چنین مواردی صرف وقت کمی برای تدریس این‌گونه مباحث، دانشجو را در مقابل استدلالهای ساده و بدون عمق تجهیز خواهد نمود.

در مورد دانشجویان تحصیلات تکمیلی نیز مصر هستم که تأکید برآموزش ابزار اقتصادسنجی باشد، از آنجایی که تقریباً روش معمول بر همین منوال است، احتمالاً در این زمینه نیاز کمی برای

تغییر وجود دارد. تغییری را که شدیداً آرزو دارم تأکید بر تدریس تاریخ اقتصادی است. باید کوشش شود به طریقی این درس را همه دانشجویانی که انتظار نمی‌رود در قسمت نظری محض تخصص یابند، بگذرانند. به نظرم می‌رسد که بسیاری از زمینه‌های نهادی با ابزار تاریخی قابل بررسی باشند و در بعضی از موارد حتی، ممکن است پژوهشها نتوانند بدون ابزار تاریخی انجام گیرند. به علاوه، برای کسانی که توان تجرید آنها در سطح بالایی نیست. تاریخ به خوبی نشان داده که منبع بسیار مناسبی به لحاظ نظریات بوده و به فهم عمومی کمک زیادی می‌نماید. همچنین تاریخ باید بتواند به عنوان یک تمرین مهم برای تحلیل مسائل پیچیده و درهم آمیخته که تاریخ اقتصادی عرضه کننده نامحدود آنها است به کار گرفته شود.

به علاوه، آرزو دارم در آینده از دانشجویانی که در زمینه نظری محض تخصص نمی‌یابند خواسته شود در چند زمینه نهادی نیز تسلط کامل پیدا کنند. حداقل در دو زمینه چند کار پژوهشی انجام دهند، و همچنین، در مورد نتایج حاصله، گزارشهایی بنویسند که منطبق بر ضوابط حرفه‌ای تنظیم گزارش باشد. این موضوع به جنات متعددی لازم است و این جهات به نظر من از اولویت بالایی برخوردار است. این روشها، درک و فهم دانشجویان را به لحاظ طرز عمل عناصر اقتصادی دنیای حقیقی بالاتر خواهد برد، تمرینی برای دانشجویان در فنون پژوهش، قبل از شروع پایان‌نامه دوره دکتری، بالاخره، نقطه پایانی برای غنلت حاضر از فنون حرفه‌ای گزارش نویسی خواهد بود که در حال حاضر، موجب شده است دانشجویان بدون مجهز شدن به استفاده از ابزارهای که احتمالاً، نقشی حیاتی در آینده تک تک آنها اینها خواهد نمود فارغ‌التحصیل شوند.

ممکن است دفاع من در مورد تجدید حیات مطالعه گسترده تاریخ اقتصادی این گمان را به وجود آورد که نظر من همان ارائه درس تاریخ عقاید اقتصادی است. گرچه خود من سالها این درس را ارائه می‌کردم ولی، در مورد هرگونه کوششی به منظور هدایت دانشجویان بیشتر به آن زمینه بسیار تردید دارم. به عقیده من توجه به کارهای گذشته فقط در علمی است که پیشرفتهای مرزی جدید آنها خیلی کم است. در رشته‌های کاملاً متحولی مانند فیزیک، مطالعه تاریخ عقاید زمینه‌ای ناشناخته نمی‌باشد ولی، هزینه فرصت زمانی، بیشتر دانشجویان را به زمینه‌های دیگر می‌کشاند. بدون تردید، فهم تاریخ تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی برای هر دانشجویی تا اندازه‌ای با ارزش است، و ممکن است مانع هدر رفتن کوششها در رابطه با کشف مجدد مسائل شناخته شده گردد. اما، بدون



شک، مسائل فوری‌تری نیز برای تخصیص فرصت کمیاب دانشجویان وجود دارند و بنابراین، پیشنهاد می‌کنم این زمینه برای کسانی همانند که به قول وبلن<sup>۱</sup> به سبب "کنجکاوی بیکار<sup>۲</sup> مجذوب آن شده‌اند، یا آن‌که به عنوان یک زمینه پژوهشی تخصصی تلقی شود.

#### چهارم - مباحثی برای پژوهشهای پایه‌ای آینده نزدیک

اکنون، بایستی روشن شده باشد امید من این است که در آینده تکنیک کمتر به خودی خود مطرح باشد، و الگوهای ساخته شوند که در باره طرز کار اقتصاد باشند، نه اینکه فقط خصوصیات یک فرآیند تحلیلی را ارائه دهند. این نکته تکرار درخواست مکرر و قدیمی افزایش واقعگرایی الگوها نمی‌باشد. زیرا، کاملاً روشن است که میان قابلیت بیشتر الگو به لحاظ تحلیلی و میزان در برگرفتن آن به جهت نکات پیچیده دنیای واقعی، مبادله‌ای اجباری وجود دارد و این مبادله، معمولاً، به نفع دنیای واقعی نمی‌باشد. آرزوی مرتبط بودن ساختار الگوها با دنیای واقعی، مترادف با آرزوی پیچیدگی آنها تا حد غیرقابل استفاده شدن نیست. برای نزدیک شدن به حقیقت، عکس این روش مناسبتر است.

پژوهشهای جاری در اقتصاد رفتاری می‌توانند توضیح بیشتری برای امید آتی فوق باشند. مدتهایی است که گروهی از اقتصاددانان و روانشناسان توانمند ما، باتوسل به شواهد آزمایشی و انواع دیگر شواهد تجربی، چگونگی رفتار بالفعل کارگزاران اقتصادی را مورد توجه قرار داده و نشان داده‌اند که لااقل، در بعضی موارد این رفتار به شکلی پایه‌ای و منظم و دایمی، و به صورتی قابل توجه، از آنچه که براساس تصمیم‌گیری عقلایی نتیجه می‌شود متفاوت می‌باشد. مثلاً، شواهد زیادی مغایر با تصمیم‌گیری مصرف‌کننده عقلایی در مورد هزینه‌های ثابت وجود دارد، و یا این‌که تغییرات ظاهراً فرعی غیرمرتبط تشکیل‌دهنده فضای تصمیم‌گیری می‌توانند حتی، اگر برماهیت تصمیم‌گیری بیینه اثر نگذارند، به طور منظم نتیجه فرآیند تصمیم‌گیری را تغییر دهند.

اقتصاددانایی که در زمینه مباحث رفتاری کار می‌کنند از این‌که یافته‌های آنها با سردی مورد استقبال قرار گرفته و تلاش کمی برای گنجاندن این یافته‌ها در هسته مرکزی جریان اصلی تحلیلهای اقتصاد صورت گرفته، بسیار دلسرد شده‌اند. فکر می‌کنم یکی از دلایل نادیده گرفتن

مباحث فوق این است که تاکنون کارهای تحلیلی بسیار اندکی انجام شده تا نشان دهد که آیا می توان انتظار داشت چنین رفتارهای غیرمعارفی بر رفتار و عملکرد بازار اثر بگذارند؛ و اگر چنین است کجا و تا چه میزان اثر می گذارند.

به یقین در بعضی از شرایط، رفتار غیرعقلایی فقط در خدمت ایجاد فرصت برای آربیتراژ<sup>۱</sup> سودآور است که این آربیتراژ خود در جهت خنثی کردن سریع آثار چنین رفتاری است. برای مثال، اگر چنین رفتاری بر نرخ مبادله پولهای سه کشور به ترتیبی اثر بگذارد که استفاده از A برای خرید B و سپس تبدیل آن به C ارزانتر از تبدیل مستقیم A به C باشد، روشن است که بلافاصله سود فوری و قابل ملاحظه‌ای می تواند در فرآیند بازگرداندن نرخها به سطح اصلی خود تحصیل گردد. البته، می توان شرایطی را در نظر گرفت که در آن ناقص بودن بازارها، هزینه‌های سنگین مبادلات و یا مشکلات دیگر مانع آربیتراژ شده و یا آنکه اصولاً آربیتراژ ممنوع باشد. به هر جهت، باید امیدوار بود که در آینده نظریه‌های عمومی تری ارائه شوند که با وضوح بیشتری نشان دهند کجا می توان انتظار داشت چنین ملاحظاتی موجب تفاوت قابل ملاحظه رفتار بازارها گردند؛ و چه پدیده‌هایی نشان‌دهنده ماهیت تفاوت‌های احتمالی هستند.

اگر اقتصاد رفتاری به دنبال هدف مرتبط بودن بیشتر مباحث با دنیای واقعی است، مراد از آن فقط باید روشنگری و توضیح بوده تا از این طریق جهات مطالعه را در اقتصاد محض پیشنهاد نماید. امیدوارم که در آینده شاهد تلاشهایی در این راه و سایر راههای موازی با آن باشم و در عمل الگوهای مناسب چنین مواردی ساخته شوند که نه تنها قابلیت پیگیری تحلیلی داشته باشند؛ بلکه برخوردار از مجموعه‌ای غنی از قضایایی باشند که معمولاً جوهر ادبیات اقتصادی را تشکیل می دهند.

### پنجم - مباحث اقتصاد کاربردی

در مورد اقتصاد کاربردی اگر از آرزوی بازگشت به موضوع ثروت ملل به عنوان مبحث اصلی پژوهشهای اقتصاددانان شروع کنیم شاید در مقایسه با خود اقتصاد، ارائه فهرستی دقیقتر از آرزوها آسانتر باشد. به ویژه، این موضوع برای کشورهای کمتر توسعه یافته جنبه حیاتی دارد؛ زیرا، آینده

آنها در گرو توانایی ما در آموختن این مسئله است که توسل به چه ضوابطی می‌تواند برای تحقق نرخهای رشد بالای درآمد سرانه کافی باشد؛ نرخهای رشدی که به صورت تصاعدی آنها را به سطح زندگی کشورهای صنعتی نزدیکتر نمایند. برای رسیدن به نظریه‌ای مناسب و مرتبط، راهی دراز در پیش است، و مسائل زیادی برای یادگیری از تجربه آن گروه از کشورهای در حال توسعه که توانستند در دهه‌های اخیر، سد فقر را شکافته و به معجزه اقتصادی نائل گردند باقی مانده است. فوریت این موضوع برای گروه فقیرترین کشورها، و به صورت غیرمستقیم، به لحاظ منافع گروه کشورهای ثروتمند، کاملاً واضح است. دهه گذشته نشان داده است شناخت ابزاری که زمینه‌ساز نیل به افزایش نسبتاً سریع بهره‌وری و درآمد سرانه باشد، فقط برای کشورهای کمتر توسعه یافته حیاتی نیست. حوادث اخیر اروپای شرقی و تجربه گسترده‌تر کشورهای آمریکای لاتین، به صورت مؤثری خطر آشوبهای سیاسی را هم مستقیماً در کشورهای مربوطه، و هم در رابطه آنها با ملل دیگر، در صورت عدم نیل به نرخهای رشد قابل حصول، نشان داده است.

این موضوع حتی در اقتصادهای صنعتی، زمانی که عملکرد آنها به جهت عقب‌افتادگی از عملکرد ملل دیگر مورد تهدید قرار می‌گیرد، اهمیت دارد. در این زمینه مثلاً، گرچه تاکنون نرخهای رشد مطلق انگلستان و آمریکا به صورت مستمر بیشتر از هر رقیمی بوده است که قبل از قرن نوزدهم تجربه شده است ولی، هر دو به نوبت، با خطر موضوع فوق مواجه شده‌اند. این واقعیت که دیگران که عقب‌تر بوده‌اند به نرخهای رشد بالاتری دست یافته‌اند ما را متوجه محدودیت دانش خود در زمینه ابزاری نموده است که می‌تواند به صورت مؤثری باعث برانگیختن رشد گردد.

بدون شک، توجه به این موضوع مستلزم استفاده فشرده‌تر از فنون تحلیلی متعارف و بررسی دقیق بعضی از مباحث مشخص است. همچنین، این موضوع مستلزم مطالعه فشرده مباحثی مانند اقتصاد آموزش است که عمدتاً، از دید اقتصاددانانی که در مسیر اصلی علم اقتصاد فعالیت دارند دور افتاده است. نه فقط لزوم توجه به کشورهای کمتر توسعه یافته مستلزم شناخت کاملاً سهم آموزش در رشد است؛ بلکه باید دید چه نوع آموزشی برای این منظور حیاتی است، و چه تخصیصی از هزینه‌های آموزشی می‌تواند به جهت تسهیل رشد مؤثرتر باشد. در کشورهای مختلف، و به صورت مشخص در آمریکا رشد سهم گروههایی از کارگران در نیروی کار که به صورت سنتی از آموزش پایین‌تری بهره‌مند هستند، نه فقط خطری برای خود آنها، بلکه برای بقیه جامعه است.

بدین ترتیب، در زمینه مباحث فوق، مطالب زیادی برای یادگیری وجود دارند و دلایل کمی وجود دارد که تصور شود در آینده قابل پیش بینی این مباحث از فوریت کمتری برخوردار خواهند بود. بنابراین، امیدوارم و حتی، پیش بینی می‌کنم که در دهه‌ای که پیش روی ماست پژوهشها در اقتصاد کاربردی با تمرکز بیشتری متوجه چنین مباحثی شوند و رشته علمی ما بدین وسیله مشارکت خود را در رفاه عمومی افزایش دهد.

### ششم - نتیجه گیری

به توانایی برای پیش بینی آینده - مخصوصاً در باره آینده‌ای که به یک قرن بعد از این می‌رسد - همچنان مشکوک باقی خواهم ماند. می‌توانید همین بازی پیش بینی را در ۱۸۹۰ در نظر بگیرید که در نتیجه آن چگونه غیبه‌گویی‌ها از واقعیتها فاصله می‌گرفتند. اگر قرار است یکی از با ارزشترین اهداف پژوهشگر متحیر شدن مستمعان از نتایج پژوهشهای او باشد پس پژوهش به لحاظ ماهیت خود به صورتی خاص در مقابل بصیرت قرار دارد. بدون تردید اگر می‌توانستم اکتشافات آینده را پیش بینی کنم و سوسه می‌شدم که بلافاصله پژوهشهای مرتبط را شروع کنم؛ و چه چیزی بهتر از این برای اولویت‌یابی وجود می‌داشت!

در نتیجه در اینجا موضعی معتدلتر را اتخاذ کردم، بدین ترتیب که به جای پیش بینی‌ها، آرزوهایم را توضیح دادم. ولی، اگر بپذیریم در انتخابات موضوع مورد مطالعه توسط پژوهشگر، عنصر عقلایی بودن حضور دارد، شاید نتوان ثابت کرد که این دو کاملاً غیر مرتبط هستند و یا لااقل، می‌توان آرزو داشت که این دو کاملاً غیر مرتبط نباشند.